

۷۸۷۰۷۸۰۲۴۸

«با نام و یاد خدا»

The Feather

پَر

Charlotte Marye Matheson

شارلوت مری ماتیس

ترجمه میمنت دانا



مقدمه چاپ ششم

کتاب پَر اولین ترجمه من است. بیش از آنچه من انتظار داشتم مردم کتاب دوست مرا به خاطر این ترجمه تشویق کردند و به من جرأت دادند که دست به ترجمه‌های دیگر بزنم. عده‌ای بر من خرده گرفتند که چرا نویسنده را آغوش نمی‌گیرم که بیاد معرفی نکرده‌ام و از من خواستند که مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسم. اینک که پَر برای ششمین بار چاپ می‌شود می‌خواهم به این خواست جواب بدهم. ولی آنچه من اکنون می‌خواهم بنویسم درباره تولد یا مرگ نویسنده و با این که این کتاب به چند زبان ترجمه شده و نویسنده چند کتاب نوشته نیست؛ بلکه شرح ماجراها و دلهره‌هایی است که ترجمه این کتاب برای من درد من داشته است.

«چطور شد که شما دست به ترجمه زدید؟»

این سؤالی است که از ابتدای انتشار کتاب پَر و در عرض این چند سال اغلب از طرف دوستان و یا روزنامه‌نگاران من شده است. آن‌هایی که مرا می‌شناسند می‌دانند که تحصیلات و رشته کار من به قدری از عالم نویسندگی و ادب دور است که این اقدام را از طرف من غریب می‌دانند، حق هم دارند. دنیای پزشکی، بهداشت، طب پیشگیری، دلهره و درنگ زدن با پرستار و بیمار کجا و ترجمه و نویسندگی کجا؟

محرك اصلی من خود کتاب پَر بود. من بعد از خواندن این کتاب چنان تحت تأثیر لطافت آن واقع شدم که تا مدت‌ها در عالمی رؤیایی سیر می‌کردم و غمی سنگین اعصابم را تحت فشار قرار داده بود. به هر کاری دست می‌زدم و به هر جا می‌رفتم شخصیت‌های کتاب پَر مرا دنبال می‌کردند. راجر دالتون و عشق بی‌نظیر او، از خودگذشتگی‌ش، همان شخصیت ایده‌آلی بود که هر زنی در عالم رؤیا نقشش را در اعماق قلب می‌کشد و زیبایی ماویس و هنر

آسمانیش از آن نوع زیبایی و هنری بود که نفس در سینه حبس می‌کند و انسان را خیره می‌سازد.

من می‌خواستم راجر و ماویس را با دوستانم آشنا کنم، می‌خواستم این دو شخصیت متمایز و دوست‌داشتنی را به مردم هندی دوست و حساس معرفی نمایم. من نتوانستم نویسنده این کتاب را آن‌طور که شایسته است به مردم بشناسانم، چون کتاب پُر وقتی به دست من رسید که مقدمه آن پاره شده بود و من موفق نشدم منبعی به دست بیاورم که در شناساندن این نویسنده ظریف مرا یاری کند؛ بنابراین کوشیدم نویسنده را با معرفی قهرمانان داستانش با مردم آشنا کنم. ولی وقتی که قلم را با دودلی و تردید به دست می‌گرفتم از این وحشت داشتم که نتوانم حق نویسنده را ادا نمایم. شهرت و مقام نویسندگان بزرگ برای منی که دست به ترجمه آثار آنان می‌زنند خود بزرگترین مشوق و دلگرمی است، ولی اطلاعاتی که من از این نویسنده داشتم فقط نام CM^۱ Matheson بود که در ابتدای کتاب به چشم می‌خورد.

امروز که من این چند سطر را به جای مقدمه چاپ ششم می‌نویسم قلبم آکنده از لطف و محبت دوستان دیده و نابینا شده‌ای است که مرا به‌خاطر ترجمه این کتاب تشویق کردند. یکی از آن دوستان نادیده‌ام آقای جلال میزبان هستند که نامه پُر از لطف ایشان را در چاپ پنجم کتاب ملاحظه می‌فرمایید.

یکی از خوانندگان باذوق عکس بسیار زیبای پری را در کاغذ نازکی پیچیده و با پست برایم فرستاده که هنوز هم ناشناس می‌باشد. و یکی از دوستان بسیار عزیز و نزدیک من هدایا ظریفی به شکل پُر برایم تهیه و ارسال داشتند.

یادآوری این‌گونه محبت‌ها به‌خاطر سپاسگزاری نیست. من ناتوان من از عهده ایفا برنمی‌آید، ولی این لطف و بزرگواری‌ها نشان می‌دهد که خوانندگان محترم از نقایص و معایب ترجمه چشم پوشیده‌اند و شاید من توانسته‌ام به‌وسیله راجر و ماویس نویسنده باقدردت پُر را بشناسانم و جایی در دل خوانندگان برایش باز کنم.

سخنی چند به جای مقدمه

یکی از صدها نامه‌ای که پس از انتشار چاپ اول
«پَر» از طرف خوانندگان باذوق و هنردوست کتاب
برای من ارسال شده است.

من کتاب را ده سال پیش در بستر بیماری خواندم، پَر جزء چند کتابی
بود که یک دوست، قدیم، اهل مطالعه برای سرگرمی من در لحظات تنهایی
و بیماری آورده بود.

نمی‌دانم تاکنون متوجه شده‌ام یا نه، انسان موقعی که مریض می‌شود و تنش
در شرار تب می‌سوزد بیشتر تنهایی را حس می‌کند و بیشتر احتیاج به یک
دوست، به یک مصاحب و به یک آشنا دارد.

آشنایان من در لحظات تنهایی و بیماری در دهستان سال ۳۵ دو کتاب
بود که هرگز این دو کتاب را فراموش نمی‌کنم، یکی کتاب «بابا لنگ‌دراز»
و دیگری کتاب «پَر» که خوشبختانه هر دوی آن‌ها را خانم میمنت دانا با
بیان و خامه‌ای دلنشین و سلیس به فارسی ترجمه کرده بودند.

در زمانی زندگی می‌کنیم که انسان ناچار است به همه چیز زندگی، به
همه مظاهر و پدیده‌ها با نگرانی و ترس و دلهره نگاه کند، حتی به کتاب.
کتاب، روزنامه و مجله آن قدر در زمان ما زیاد شده است که انسان
نمی‌تواند و گاهی نمی‌داند کدام را برای مطالعه انتخاب کند. کتاب خوب و

بد، مجلات وزین و مبتذل، هر دو در بازار زندگی چاپ و منتشر می‌شود. انسان بعد از چند ساعت مطالعه و دقت تازه آگاه می‌شود که از خواندن یک کتاب یا یک مجله وقتش را بیهوده و به بطلالت گذرانده است و چیزی نیندوخته و نیاموخته است.

این است که در این سودای گرم چاپ و نشر کتاب و مطبوعات، انسان می‌تواند با اطمینان خاطر کتاب یا مجله‌ای را برای خواندن برگزیند و کمتر زیان ببیند.

من هم نخستین بار که کتاب پُر به دستم رسید با ترس و دلهره صفحات آن را گشودم. هندام که ولین سطور کتاب پُر پیش چشمم قرار گرفت، صبح بود، آسمان را توده‌ای سفید پوشانده بود و رشته‌های سفید برف یک‌ریز و رقصان روی چینه‌ها می‌نشستند، صفحات زرین کتاب پُر بدون اینکه گذشتن زمان را حس کنم از پیشتر، آیدم می‌گذشتند و هنگامی که آخرین سطر کتاب به پایان رسید و سر برداشتم و به بیرون نگریستم غروب بود و پرده سیاه و کدر شب، آرام آرام روی زمین گسترده می‌شد.

غمی سنگین و مبهم روی سینه‌ام بود. دلم می‌خواست گریه کنم و اگر راستش را بخواهید چند قطره اشک مژگانم را خیس کرد و این اشک، اشک عشق بود. اشک بر عشقی پُرتایش و شکوهمند، اشک به‌خاطر داستانی و سرگذشتی که تا چند لحظه پیش در محیط آن بودم.

به جرأت می‌توانم بگویم کتاب پُر داستان شورانگیز عاشقانه و عارفانه‌ای است که هیچ نویسنده‌ای نخواهد توانست صحنه‌ها، حالات و سطور درخشان آن را تکرار کند. من پس از سال هزار و سیصد و سی تنها سه کتاب عالی و عمیق که به فارسی برگردانده شده است خوانده‌ام و صحنه‌های آن در زوایای قلب و فکرمان باقی مانده است. این سه کتاب عبارتند از: جنایت و مکافات

«داستایوسکی»، عبرت بودا «بلاسکوایبانز» و کتاب پَر از «ماتیسن». گرچه این سه کتاب از نظر نگارش، ایده و عمق باهم تفاوت بسیاری دارند، اما هریک در نوع خود شاهکار هستند که هرگز به وجود نخواهند آمد و حتی برای قرن‌های آینده زنده خواهد بود.

نکته مهمی را که باید درباره کتاب پَر نوشت، ترجمه روشن و روان آن است، خانم میمنت دانا که بعد از خواندن داستان پَر غایبانه به ایشان ارادت ورزیده‌ام با دقتی کامل در ترجمه این اثر عمیق ماتیسن کوشیده‌اند، اما ی‌بسی تأسف است که این بانوی دانشمند تنها به ترجمه دو کتاب اکتفا کرده‌اند. حال، که جامعه ادب‌دوست و کتاب‌خوان امروز بیش‌ازپیش به وجود ایشان احتیاج دارد.

استقبال مردم از این اثر نشانه آشکاری است که مردم زمان ما به خوبی کتاب خوب را از بد تشخص می‌دهند. این موفقیت را باید به خانم میمنت دانا که پیوسته در راه ترجمه کتاب‌های خوب کوشیده است تبریک گفت.

جلال میزبان